



از همه مهربان تر

یک روز از مادرم پرسیدم: «دعا یعنی چه؟»

مادرم گفت: «دعا یعنی حرف زدن با خدا، در موقع دعا با خدا سخن می گوئیم

و از او یاری می خواهیم.»



وقتی فہمیدم دعا یعنی چه، تصمیم گرفتیم کہ من ہم دعا کنم. چون خیلی کارها هست کہ باید از خدا بخواہم در انجام دادن آن‌ها مرا یاری کند. من دعا می‌کنم کہ پدر و مادرم ہمیشہ سالم باشند. دعا می‌کنم پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های مہربان پیش ما باشند؛ چون بازی کردن و حرف زدن با آن‌ها را خیلی دوست دارم. روزی از مادرم پرسیدم: «چرا ہمہ پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها را دوست دارند؟»

مادرم گفت: «چون آن‌ها بسیار مہربان هستند، ہمہ را دوست دارند و بہ ہمہ محبت می‌کنند.»

خدا کسانی را کہ بہ دیگران محبت و مہربانی کنند، دوست دارد.

خدایا، تو از ہمہ مہربان تر هستی. من می‌دانم کہ تو انسان‌های مہربان را دوست داری. پس ہمیشہ سعی می‌کنم با ہم کلاسی ہایم و حتی بچہ‌های کوچک تر از خودم مہربان باشم تا تو مرا بیشتر دوست بداری!